تصویرگر: حدیثه قربان

# پرستو به من گفت

**گفتم:** سلام پرستوجان! از شهرما، چرا می‌روی؟ نرو، بمان!

**گفت:** باید بروم. چون هوا سرد شده، برگ‌ها زرد شده.
باد و باران لانه‌ام را خراب کرده.

**گفتم:** کجا می‌روی؟ خسته نشوی!

**گفت:** می‌روم به جایی که نَه پاییز باشد نَه زمستان. نَه سرد باشد و نَه گرم. آن جا لانه‌ای می‌سازم و می‌مانم تا بهار.

**گفتم:** سفر به خیر! به امید دیدار تا بهار!